

تاریخ نو

(شامل حوادث دوره قاجاریه)

از سال ۱۲۶۷ تا ۱۲۴۰ قمری

تألیف: جهانگیر میرزا

پسر عباس میرزا نایب السلطنه

بسی و اهتمام: عباس اقبال

مقدمه

۱- مؤلف کتاب

مؤلف این کتاب نفیس که نام آن را نویسنده خود تاریخ نوگذاشته تا آن که این لفظ از جهت حروف به حساب جمل با سال ۱۲۶۷ قمری سال تألیف آن درست درآید. جهانگیر میرزا پسر سوم عباس میرزا نایب‌السلطنه است و به همین مناسبت نام اوست که بعضی مثل نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز اسم تاریخ نورا تاریخ جهانگیری نیز خوانده‌اند. مادر جهانگیر میرزا صبیه یار محمد بیک ترکمان آق‌قویونلو مقیم تبریز بوده و جهانگیر میرزا از مادر خود چهار برادر و یک خواهر داشته و از آن چهار برادر یکی خسرو میرزا پسر هفتم نایب‌السلطنه است که پس از قتل گریب‌ایدوف چنان که می‌دانیم با محمد خان امیر نظام به عذرخواهی به سن پترزبورگ رفته است.

تاریخ تولد جهانگیر میرزا به دست نیامد ولی چون او پسر سوم نایب‌السلطنه است لابد بعد از سال ۱۲۲۲ (سال تولد محمد شاه پسر اول نایب‌السلطنه) شاید دو سالی پس از آن تاریخ به دنیا آمده باشد.

جهانگیر میرزا در زمان حیات پدر طرف مهر و محبت مخصوص او بود و چون جلادت و بی‌باکی و کفایت داشت از همان جوانی به حکومت خوی و سلماس و به فرماندهی لشکریان مقیم آن حدود منصوب گردید و مکرر در جنگ با کرдан یاغی و معترضین عثمانی فایق و فاتح آمد و در دوره دوم جنگ‌های ایران چنان که خود را در همین کتاب به تفصیل می‌گوید شرکت داشت و پس از ختم این جنگ‌ها به سرحدداری حدود اردبیل و طالش و سواحل بحر خزر و حفظ قلعه اردبیل نامزد گردید.

پس از رسیدن خبر مرگ فتحعلی شاه که در اصفهان (به تاریخ ۱۹ جمادی‌الثانیه ۱۲۵۰ واقع شد) و حرکت محمد شاه از خراسان به تبریز جهانگیر میرزا به استقبال شاه

تازه شتافت ولی محمدشاه قبل از آن که به تبریز برسد چون خود مردی بی تصمیم و ضعیف النفس و دهن بین بود به تحریک و اغوای چند تن که به ادعای مؤلف بزرگ‌ترین ایشان میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده در ۱۸ ربیع الاول سال ۱۲۵۰ در منزل باغمیشه تبریز جهانگیرمیرزا و خسرومیرزا و دو برادر کوچک‌تر ایشان احمدمیرزا و مصطفی قلی میرزا را محبوس نمود و به قلعه اردبیل فرستاد.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام کمی بعد یعنی پس از آن که محمدشاه را به این تصمیم واداشت اسماعیل خان قراجه‌داغی فراشبashi را برای کور کردن جهانگیرمیرزا و خسرومیرزا به اردبیل فرستاد و او نیز در شب پانزدهم ربیع ۱۲۵۰ این دو جوان رشید را کور کرد و ایشان به همان حال نایبنایی در قلعه اردبیل در حبس ماندند.

پس از یک سال و شش ماه یعنی بعد از آن که میرزا ابوالقاسم قائم مقام به قتل رسید محمدشاه نسبت به این دو برادر نایبنای خود بر سر شفقت آمد و اجازه داد که ایشان را محترماً به تویسرکان بفرستند و در آنجا آزادانه زندگانی کنند و از دولت مواجب و تیولی داشته باشند.

جهانگیرمیرزا و خسرومیرزا بقیه مدت عمر محمدشاه را در تویسرکان و ملایر به سر می‌بردند و جهانگیرمیرزا بیشتر زندگانی خود را به تحصیل علوم عربی و ادبی می‌گذراند.

پس از آن که ناصرالدین شاه به سلطنت رسید و گرفتاری‌های اول دوره پادشاهی او به تدبیر و کفایت امیرکبیر رفع گردید این وزیر ناصرالدین شاه را بر آن داشت که دو عّم نایبنای خود را به تهران بخواهد و مثل سابق فرماندهی دهد. ایشان در شوال ۱۲۶۶ به تهران آمدند و جهانگیرمیرزا بار دیگر در خوی فرمانروایی و فرماندهی یافت و این قضیه دو سه ماه پس از اتمام تاریخ نو انجام گرفت.

غیر از تاریخ نو جهانگیرمیرزا در ایام اقامت در تویسرکان به کار ترجمه کتاب آثارالبلاد زکریای قزوینی از عربی به فارسی نیز دست زده و نگارنده نسخه‌ای از این ترجمه را در کتابخانه سلطنتی دیده‌ام ولی چون اکنون به آن دسترسی ندارم نمی‌توانم خصوصیات آن را ذکر کنم.

در اوایل ماه ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ جهانگیر میرزا از ناصرالدین‌شاه اجازه گرفت که به زیارت مکهٔ معظمه و ادای حج عازم شود، به همین نیت با عدهٔ زیادی از حجاج عراق و فارس و آذربایجان در دوازدهم شعبان به خوی وارد شد و در این سفر پسر و زنش نیز با او بودند. جهانگیر میرزا در تبریز ناخوش بود و به همان حال ناخوشی راه خوی پیش گرفت چون به زرآوه منزل اول خوی رسید به رعاف مبتلى گردید و آنقدر از بینی اش خون آمد که به حال غش افتاد و او را به تبریز منتقل کردند ولی معالجه سودی نبخشید و در رمضان ۱۲۶۹ فوت نمود. نعشش را به قم برندند و در عمارتی که خود در حیاتش ساخته بود به خاک سپردند.^۱

۲- تاریخ نو

تاریخ نو چنان‌که خود مؤلف در مقدمه گفته در حقیقت ذیل تاریخ قاجاریه عبدالرزاق بیک مفتون دنبلي یعنی کتاب مآثر سلطانی است که به سال ۱۲۴۰ قمری ختم شده و این ذیل که تاریخ نو باشد از همین سال ۱۲۴۰ ابتدا و به اوایل سال ۱۲۶۷ منتهی می‌گردد.^۲ پس از آن مشتمل است بر وقایع ۲۶ سال و کسری از سلطنت قاجاریه (ده سال از سلطنت فتحعلی‌شاه، تمام چهارده سال سلطنت محمدشاه و دو سال و اندکی از پادشاهی ناصرالدین‌شاه).

اگر چه این کتاب که املای جهانگیر میرزا است از جهت انشاء و سبک نگارش امتیاز خاصی ندارد بلکه در غالب موارد جمله‌ها بدون فعل ارتباط و بریده‌بریده و پاره‌ای

۱. رجوع کنید به تاریخ تبریز ص ۴۰-۳۸ و حقایق الاخبار ناصری وقایع سال ۱۲۶۹ و روزنامه وقایع اتفاقیه شماره‌های ۱۱۶ و ۱۲۷.

۲. اگر چه مؤلف در صفحه ۳۴۷ در سطر ۱۷ در ضمن فتنه حسن‌خان سالار که صفحه آخر کتاب است چنین می‌نویسد: «تا حال تحریر که او اخیر شهر ذی الحجه‌الحرام هزار و دویست و شصت و شش است» ولی چون در سه صفحه قبل (ص ۳۴۵ سطر ۳) نوشته: «در حال تحریر که او ابیل سنه هزار و دویست و شصت و هفت است» مسلم می‌شود که انجام رسیدن کتاب در اوایل سنه هزار و بوده چنان که کلمه «تاریخ نو» هم به حساب جمل با همان ۱۲۶۷ برابر می‌شود و انگهی بین اخیر ذی الحجه ۱۲۶۶ و اوایل سال ۱۲۶۷ چند روز حتی گاهی بیش از یک روز فاصله نمی‌شود. یا در مورد آخری مؤلف دچار سهو‌القلمی شده یا آنکه قسمت راجع به فتنه سالار را قبل اما لاکرده بوده و بعد به آخر کتاب ملحق ساخته است.

تعییرات و املاء‌ها غلط و عوامانه است ولی انصافاً از جهت مطلب برای این ۲۶ سال و کسری از دوره پادشاهی قاجاریه هیچ مأخذی به این تفصیل و اهمیت در دست نیست حتی امتیاز آن بر مآثر سلطانی به این است که در ذکر مطالب هم جنبه بسط و تفصیل رعایت شده و هم عبارت آن روان و خالی از تصنیع و تکلف است.

مطالب بسیار مهمی که در این کتاب در خصوص جنگ‌های دوم ایران و روس و احوال حاجی میرزا آقاسی و محمدخان امیر نظام و شاهزاده‌های قاجاریه و بدایت حال میرزا تقی خان امیرکبیر و ظهور باب و غیرها می‌توان یافت در هیچ مأخذ دیگر نیست.

در چاپ کتاب تاریخ نو سه نسخه خطی در دست ما بود:

۱- نسخه‌ای که در تاریخ ۱۳۱۸ قمری در تهران تحریر شده متعلق به آقای دکتر مهدی بهرامی که آن را از راه لطف تحت اختیار ما گذاشته‌اند.

این نسخه اگر چه به خط نستعلیق خوش و واضح نوشته و لیکن بالنسبه مغلوط است و در یک محل به قدر دو صفحه سقط دارد.

۲- نسخه کتابخانه مجلس به شماره ۲۳۸ که مستقیماً تحت اختیار ما نبوده ولی نسخه اول را به تمام‌ها با آن مقابله کرده‌ایم.

این نسخه که به تاریخ ۱۳۱۰ قمری کتابت شده نسخه‌ایست بالنسبه کم غلط لیکن همان سقط نسخه سابق را دارد و چنین می‌نماید که نسخه ملکی آقای دکتر بهرامی سابقًا یعنی پیش از آن که این نسخه به تصرف آن مؤسسه درآید از روی آن نوشته شده باشد.

در بعضی موارض از حواشی این دو نسخه یادداشت‌هایی است به امضای «نادر» و این نادر چنان که ما در حاشیه صفحه ۳ از متن چاپی اشاره کرده‌ایم کسی دیگر نمی‌تواند باشد جز نادر میرزا پسر مؤلف تاریخ تبریز صاحب اختیار و نواده محمدقلی میرزا ملک آرا.

چون ما در طبع تاریخ نو تا حدود یک ثلث از آن غیر از دو نسخه مذکور در فوق نسخه دیگری نداشتمیم متن را از روی همان دو نسخه به چاپ رساندیم و در طی عمل چنان که در ذیل صفحه ۴۴ اشاره کرده‌ایم ملتفت شدیم که از هر دو نسخه

اساس کار ما مقداری (اما چقدر معلوم نبود) افتاده است و آنچه کوشش کردیم با این که می دانستیم که نسخه یا نسخه هایی از تاریخ نو در کتابخانه سلطنتی موجود است توانستیم به آنها یا به نسخی دیگر راه وصول بیابیم.

خوببخنانه روزی صحبتی از چاپ تاریخ نو با دوست مهرپرور فاضل ارجمند خود آقای جعفر سلطان القرایی که عشق به جمع و مطالعه کتاب را با لطف و کرم توأم دارند به میان آورده ایشان فرمودند که از این کتاب نسخه ای در کتابخانه ای برای فروش سراغ دارند. بلا تأمل رفته و از کیسه فتوت خود آن را خریدند و برای تکمیل کار ما آن را کریمانه یعنی بی مzd و منت تحت اختیار ما گذاشتند.

این نسخه نفیسه که ما آن را ذیلاً معرفی می کنیم در دو ثلث اخیر این چاپ بهترین مأخذ و اساسی ترین وسیله کار ما شد. ما از صمیم قلب از این عنایت مخصوص آقای سلطان القرایی که خدمتی بی شائبه به نشر علم و معرفت است تشکر می کنیم و توفیق کامل معظم له را در راه این قبیل خدمات از خداوند مسألت می نماییم.

۳- نسخه سوم همین نسخه مرحمتی آقای سلطان القرایی است که در آخر آن چنین نوشته شده: «تم بعون الله تعالى فی سنة تحریر اصل نسخه که بعد از تحریر نسخه جز این جلد جلدی کتابت نشده».

همین عبارت می فهماند که این نسخه در همان سال تحریر نسخه اصل که همان سال ۱۲۶۷ قمری است تحریر یافته و اول نسخه ای بوده است که از روی اصل برداشته شده».

این نسخه به موجب شرحی که در پشت ورق اول آن نوشته است بعدها به دست نادرمیرزا مؤلف تاریخ تبریز افتاده و آن حواشی که به امضای «نادر» در دو نسخه مذکور در فوق نقل شده در این نسخه هم هست با زیاداتی با این تفاوت که تمام آنها در این نسخه به خط خود نادرمیرزا است. در پشت این نسخه چنین مذکور است:

«به تاریخ غرء رجب المرجب سنہ یک هزار و دویست و نود و هفت هجری در دارالسلطنه تبریز که بیست روز از خردادماه پارسی گذشته و سه روز به اول تابستان و آخر جوزا و دو روز به اول حزیران ماه رومی مانده است در محله سرخاب تبریز به

حمدالله تعالی در کمال دلخوشی به مطالعه این تاریخ که در این چند روزه به این عبد ضعیف منتقل شده بود اشتغال داشتم.

«مورخ مرحوم جهانگیرمیرزا فرزند غفران‌مآب عباس‌میرزا نایب‌السلطنه است. والدۀ ماجدۀ او صبیۀ مرحوم محمدیاریک ترکمان آق‌قویونلو ساکن خیابان تبریز است، زنی معروفة به عصمت و عفت... مورخ شوهر عمه این ضعیف و عمزاده والد ماجد است همچنین مرحوم مصطفی قلی‌میرزا همسر عمه دیگر است که همشیرۀ اعیانی زوجۀ مرحوم جهانگیرمیرزاست. جهانگیرمیرزا امیرزاده جسور و مقدام و شایسته و طرف میل و لیعهد مغفور خاقان و بشاش و دلاور و زبان‌آور بود، خسرو‌میرزا برادرش نیز مردی مردانه و امیرزاده فرزانه مگر اندک ماجن و بسی باک بود».

عین همین مطالب را نادر‌میرزا در باب جهانگیرمیرزا و خسرو‌میرزا در کتاب تاریخ تبریز که قریب سه سال بعد از تحریر این سطور تألیف شده با اندک اختلافات عبارتی نقل نموده است.

این نسخه قبلًا با نسخه اصل مقابله شده و هر جا سقطات یا اغلاطی داشته به دقت تمام تکمیل و تصحیح گردیده است.

تبیه

در همین مقدمه گفتیم که دو نسخه ۱ و ۲ که در حین چاپ ابتدا همان‌ها منحصرًا در دست ما بود سقطی داشته، پس از تحصیل نسخه اخیر و مقابله آن با دو نسخه سابق معلوم شد که کاتب نسخه کتابخانه مجلس در حین استنساخ از روی همین نسخه سوم یکی از اوراق را در دو صفحه‌ای ورق زده یعنی دو صفحه از این نسخه اخیر را نتوشته است و سقط آن و نسخه اول در همین جاست، به علاوه چندین صفحه در حین استنساخ پس و پیش شده.

اینک ما ابتدا آن دو صفحه را در آخر این مقدمه چاپ می‌کنیم بعد به آن قسمت که پس و پیش شده اشاره می‌نماییم تا خوانندگان محترم قبلًا ملتفت این نقیصه باشند و در

رفع آن بکوشند.

صفحه ۴۴ سطر ۹: از بعد از عبارت: «امیرخان سردار نیز که همراه بودند...» این عبارات افتداده:

[او را گذاشته فرار کرده بودند و چنان مسموع شد که بعضی از لشکر روس که به سردار مرحوم رسیده بودند به طمع رخوت او او را مسلوب نموده بودند و از مهر و نشان او معلوم شده بود که مقتول امیرخان سردار است، به حکم ژنرال مدهدوف به آئین اسلام در همانجاها مدفون شده است و پادشاه مرحوم در همان سر سواری که روی بگنجه تشریف می‌بردند دست خط به نظر علی خان مرندی صادر فرمودند و حقیقت میدان مصاف را اعلام داده او را بر توقف قلعه گنجه و حصاری شدن تا رسیدن حکم فرموده بودند و اخبارات جنگ را با دو نفر سوار زیرک و زیان فهم نوشته به خدمت نایب‌السلطنه فرستاده بودند و خود با بقیه سپاه از گنجه یک دو منزل گذشته اقامت فرموده به جمع لشکریان پراکنده مشغولی داشتند و لشکریان روس و ژنرال مدهدوف به همین فتح قانع شده در زگم در محل اردوی شاه مرحوم نشسته خیال آمدی گنجه و گرفتن قلعه را در آئینه ضمیر نقش‌پذیر نمی‌دیدند و انتظار رسیدن ژنرال بسقویچ را می‌داشتند.]

او این طرف نظر علی خان مرندی را جبن و واهمه گرفته سه چهار روز بعد از این شکست بیقرار و آرام شده اصلاً به ماندن قلعه و قلعه‌داری تمکین نمی‌نمود قلعه مستحکم گنجه را خالی کرده بی‌جهت و سبب برخلاف حکم ولی نعمت با وجودی که می‌دانست که قریب چهل پنجاه هزار لشکر در قراباغ که پنج منزلی گنجه است نشسته است و به هر نوع باشد امداد او را خواهند نمود قلعه را گذاشته بیرون آمد و این بیرون آمدن او از قلعه گنجه مایه خرابی‌ها شد چنان که از کلام آینده به وضوح خواهد رسید.

«ژنرال مدهدوف بعد از استماع تخلیه گنجه حود را به قلعه گنجه رسانید و اهل اسلام که ساکنین بلده گنجه بودند هر قدر از نظر علی خان خواهش کرده بودند و اقللوخان هر قدر التماس نموده بود که این رفتان تو باعث مفاسد کلیه است قبول نکرده بود لابد و ناچار مسلمانان گنجه که با روسیه دو ماه قبل در گنجه قتال و جدال کرده بودند متوجه شده دل از جان و مکان کنده مال و منال را ریخته از شهر کوچ نموده به طرف اردوی شاه

مرحوم و قراباغ روانه شدند و ژنرال مدهدوف از این گونه امورات که از لشکر ایران دیده جری شده بی تحاشی وارد بلده گنجه شده و اخبارات تصرف قلعه و گریختن نظر علی خان و قتل امیرخان سردار و حکایت اردوی گنجه را به ژنرال بسقویچ نوشته مستدعاً شده بود که بی توقف ملحق شوند و ژنرال بسقویچ نیز بعد از شنیدن این اخبار سرعت در آمدن کرده سه روز قبل از رسیدن اردوی نایب‌السلطنه به حوالی گنجه وارد گنجه شده بود.

ذکر حرکت اردوی نایب‌السلطنه مرحوم از قلعه شوشی و رسیدن به حوالی گنجه و واقعاتی که قبل از مصاف با ژنرال بسقویچ روی داد
از گنجه تا قراباغ قریب بیست و پنج فرسنگ راه است و با حرکت اردو و لشکر کمتر از شش روز نمی‌توان رفت مگر به طور ایلغار.

شاه مرحوم پانزده فرسخ از گنجه گذشته در دو فرسخی اردوی نایب‌السلطنه توقف فرموده بودند و به جمع آوری لشکرهای متفرقه خود اشتغال داشتند و نظر علی خان چهار روز بعد از جنگ قلعه گنجه را خالی کرده بیرون آمده بود و مسلمانان و رعایای گنجه بالتمام قلعه و شهر را خالی کرده به اردوی شاه مرحوم آمده بودند و شاه مرحوم خبر کشته شدن سردار و برهم خوردگی اردوی گنجه و ورود خود را به مایین گنجه و قراباغ به عرض نایب‌السلطنه مرحوم رسانیده بود و حکایت خالی شدن قلعه گنجه و بیرون آمدن نظر علی خان اصلاً معلوم امنی دولت نبود بلکه هرگز احتمال نمی‌رفت و نوشتگات شاه مرحوم که پیش از خالی شدن گنجه که به نایب‌السلطنه نوشته بود در پیش میرزا محمدعلی مستوفی‌الممالک بود، به غیر از خالی شدن گنجه مشعر بر احوالاتی بود که مذکور شد.

بعد از این قسمت که بین دو قلاب گذاشته‌ایم باید سطر ۱۵ از صفحه ۳۱ را خواند که چنین شروع می‌شود: «میرزا محمدعلی نوشتگات شاه مرحوم را به آصف‌الدوله داد...» از همین محل تا سطر ۱۶ از صفحه ۳۹ یعنی تا عنوان: «ذکر رسیدن لشکر روس‌الخ...» دنبال هم است. غیر از این دو اصلاح دیگر متن چاپی عیبی ندارد.

در خاتمه نگارنده از آقای علی اکبر علمی که با سعه صدر و همت مخصوصاً پیشنهاد اینجنب را در قبول مخارج گزارف این کتاب پذیرفته‌اند صمیمانه تشکر می‌نماید.

تهران - مهرماه ۱۳۲۷ شمسی

عبدال اقبال